

نفسه‌های آخر نهادهای مدنی و احزاب سیاسی در دوران سلطنت رضاخان

۱۸ شهریور ۱۳۹۶ ساعت ۱:۳۶

اگرچه رضاخان در آغاز سعی داشت با محدود نمودن فعالیت تیمورتاش به امور حزبی، آن را همچنان در راستای منافع رژیم خود سازماندهی نماید، اما به دلیل تعلق خاطر گردانندگان حزب به وزیر دربار شاه همواره از این هراس داشت که مبادا احزاب به پایگاه قدرت تیمورتاش و عمال تهدید کننده سلطنت تبدیل شود، لذا تصمیم به انحلال آن گرفت.

کافه تاریخ- مقاله تاریخی

اگرچه رضاخان در آغاز سعی داشت با محدود نمودن فعالیت تیمورتاش به امور حزبی، آن را همچنان در راستای منافع رژیم خود سازماندهی نماید، اما به دلیل تعلق خاطر گردانندگان حزب به وزیر دربار شاه همواره از این هراس داشت که مبادا احزاب به پایگاه قدرت تیمورتاش و عمال تهدید کننده سلطنت تبدیل شود، لذا تصمیم به انحلال آن گرفت. پس از بازگشت از سفر ترکیه هنگامی که روسای دو حزب و اعضای آنها تا کرج به پیشواز شاه آمده بودند دستور برچیدن فوری کلیه آثار دو حزب را صادر نمود و بدین ترتیب فعالیت احزاب دولتی به پایان رسید.

مقدمه

با تشدید تمرکز طلبی و اقتدارگرایی رضاشاه، بتدریج نهادهای مدنی اهمیت و جایگاه خویش را از دست دادند. دیکتاتوری، حاکمیت فرد محور و خودکامگی رضاشاه، نهادمندی سیاسی را تا پایین ترین سطح فروکاست و احزاب سیاسی را محکوم به فنا نمود. از این پس دیگر نشانی از فعالیت تشکلهای سیاسی در بیرون و درون مجلس دیده نمی شد و دوره فترت اجباری احزاب آغاز شد. در سراسر دوره ششم که نخستین مجلس دوران پادشاهی رضاشاه بود تنها تنی

چند از بازماندگان حزب سوسیالیست و فراکسیون تجدد و اندکی از اقلیت مرکب از منفردین و دمکراتهای پیشین در مجلس فعالیت داشتند. این وضعیت در سراسر عهد مشروطه به استثنای مجلس اول امری بی سابقه بود، اما همین فعالیت نیم بند نیز با آغاز دوره هفتم به سر رسید. نه فضای سیاسی کشور و نه ترکیب نمایندگان مجلس و نه دیکتاتوری قدرتمند می توانست به فعالیت‌های حزبی میدان دهد.

رضاخان حتی احزاب دست ساز خود را نیز بر نمی تابید

هنگامی که مدرس پرشورترین مخالف سیاسی رضاشاه در دوره هفتم کرسی نمایندگی مجلس را از دست داد و یاران سیاسی و روحانی او از فعالیت‌های پارلمانی کنار نهاده شدند؛ طبیعی بود که حزب اصلاح طلبان مجلس چهارم و نیز جریان اقلیت مجلس پنجم و ششم که رهبری فکری و سیاسی آنها با مدرس بود به بن بست برسند و از هرگونه فعالیت محروم گردند. حزب تجدد که صادقانه در همه حال و به هر قیمت از رضاخان حمایت نموده بود، نخست به حزب ایران نو به رهبری تیمورتاش و سرانجام به حزب ترقی که سازمانی بر اساس الگوی حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوری خواه مصطفی کمال آتاتورک بود، تغییر شکل داد و با آن که در خط مشی این حزب هیچ تغییری جز وفاداری صرف به رضاشاه دیده نمی شد، به دلیل سوء ظن ناشی از احساسات جمهوری خواهی خطرناک و غیرقانونی اعلام شد.^۱

حزب جدید ایران نو به ابتکار تیمورتاش در سال ۱۳۱۱ شکل گرفت و رهبری معنوی آن شخص رضاشاه محسوب می شد. حکومت سعی داشت تا این حزب به صورت یک جریان فراگیر در سایر کشور فعالیت نماید، لذا جمع انبوهی از رجال و بلندپایگان سیاسی در آن عضویت یافتند. در برابر این حرکت بلافاصله حزب دیگری به نام «ض-ا» علامت اختصاری ضد اجنبی به ریاست چراغعلی خان پیشکار ولیعهد و منصوب رضاشاه و به همت سرتیپ درگاهی رئیس شهربانی تشکیل شد.^۲ در نتیجه نمایندگان مجلس در آرایشی ساختگی به رقابت حزبی با یکدیگر پرداختند.^۳ بدین ترتیب رقابت و اختلاف به منظور نزدیکی بیشتر با شاه در میان بلندپایگان دو حزب یاد شده بالا گرفت و با کارشکنی در کار یکدیگر امور را مختل نمودند. در نتیجه شاه سرتیپ درگاهی را برکنار نمود. این اقدام گرچه به سود حزب ایران نو تمام شد اما شاه که هیچ نوع فعالیت حزبی را بر نمی تابید، پس از بازگشت از سفر ترکیه هنگامی که روسای دو حزب و اعضای آنها تا کرج به پیشواز شاه آمده بودند دستور برچیدن فوری کلیه آثار دو حزب را صادر نمود و بدین ترتیب فعالیت احزاب دولتی به پایان رسید.^۴

اگرچه رضاخان در آغاز سعی داشت با محدود نمودن فعالیت تیمورتاش به امور حزبی، آن را همچنان در راستای منافع رژیم خود سازماندهی نماید، اما به دلیل تعلق خاطر گردانندگان حزب به وزیر دربار شاه همواره از این هراس داشت که مبادا احزاب به پایگاه قدرت تیمورتاش و عمال تهدید کننده سلطنت تبدیل شود، لذا تصمیم به انحلال آن گرفت.^۵

پس از درخشش رضاخان در فضای سیاسی سالهای بعد از کودتای ۱۲۹۹ تیمورتاش از هواداران دو آتشه سردار سپه و از طراحان و معماران سلطنت پهلوی به عنوان نخستین وزیر دربار انتخاب شد. او به سرعت در ردیف برجسته ترین و مقتدرترین چهره های

سیاسی کشور پس از شاه عرض اندام نمود. نفوذ فوق العاده وی در دستگاه رضاشاه و اعتماد متقابل میان آنها گذشته از همکاری در چهارچوب برخی توافقاتی سری، در درجه اول از این حقیقت ریشه می گرفت که تیمورتاش در زمان تصدی وزارت فواید عامه در کابینه سردار سپه یکی از نخستین کسانی بود که نخست وزیر را به تملک تاج و تخت تشویق نمود و شاید بیشتر از تمام اطرافیان سردار سپه در راه تحقق این هدف تلاش نمود. تیمورتاش نقش مسلطی در همه حوزه های سیاسی و اجرایی کشور ایفاء می کرد. ۶ او در نشستهای هیئت دولت حضور می یافت و کابینه دیدگاههای وی را به مثابه اراده شاه تلقی می نمود. حتی در مجلس نیز این مداخلات در گسترده ترین سطح ادامه داشت. او در مجلس فراکسیونی از اکثریت پدید آورده بود و هر هفته با اکثریت قاطع نمایندگان دیدار می نمود. در نتیجه لوایح و قوانین پینشهادی دولت بی کم و کاست به تصویب می رسید. به طور کلی تیمورتاش در همه امور کشور جز حوزه نظامی و انتظامی دخالت داشت. داستان غم انگیز احزاب سیاسی با همین نگرش گره خورده بود او یکبار در ملاقات با نمایندگان مجلس گفته بود «تصور نکنید که شما حزب ندارید همین دو فراکسیون اقلیت و اکثریت ظاهری و خود من حزب شما هستیم. حزب چه می کند جز انتقاد و راهنمایی دولت، که این کار را من و فراکسیونها می کنیم.» ۷

حزب کمونیست قربانی بزرگ استبداد رضاخانی

از دیگر تشکلهای سیاسی که در واقع آخرین نفسهای خود را می کشید می توان از حزب سوسیالیست یاد کرد. در حقیقت این حزب بر محور دو شخصیت کلیدی آن طباطبایی و اسکندری می چرخید و به دنبال وزارت سلیمان میرزا و سفارت طباطبایی از اساس فرو پاشید. گذشته از این، در درون این حزب نیز دو جریان نسبتاً مخالف و معارض وجود داشت. الف) برخی از اجتماعیون سابق یا سیاسیون ریشه دار شامل طباطبایی، سلیمان میرزا، میرزا شهاب، ناصرالاسلام، قاسم خان صوراسرافیل ب) گروهی از اجتماعیون مستقل مرکب از شرف الملک، نیرالسلطان، سعید الاعلم، ضیاء الواعظین و... که مدام با یکدیگر در ستیزه و کشاکش سیاسی بر سر مواضع حزب و خط مشی آن بودند. در کنار این جریانها، باید از حزب کمونیست ایران یاد کرد که از نظر ایدئولوژیک سازمان و تشکیلات و نیز دیگر مولفه های اصلی حزبی از شوروی نشات می گرفت و چندان ساخته ایرانیان نبود. اگرچه رگه هایی از این حرکت در آستانه انقلاب مشروطه در روند مبارزات علیه استبداد ظاهر شد؛ اما با پیروزی انقلاب روسیه و سپس تشکیل جمهوری شورایی در گیلان انقلابیون فرقه کمونیست ایرانی روبه رشد نهاد و پس از سقوط جنبش جنگل و متاثر از سیاست خارجی شوروی تغییر خط مشی داد، زیرا ایران نه تنها زمینه های بالفعل که حتی زمینه های بالقوه توسعه کمونیسم را از دست داده بود. ۸

در نهایت با تحکیم پایه های دیکتاتوری و گسترش اقدامات ضد کمونیستی، فعالیت همه احزاب از جمله حزب کمونیست بسیار محدودتر شد. کمونیستها با تاسیس سازمانهای پوششی تلاش نمودند فعالیتهای خود را به صورت زیرزمینی ادامه دهند و بازماندگان این جریان پس از سقوط رضاشاه به صحنه آمدند و با کسب موافقت شوروی تحت رهبری سلیمان میرزا اسکندری حزب کمونیست ایران را رسماً تشکیل دادند.

پی نوشتها

۱. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، صص ۱۷۲-۱۷۳
۲. عباسقلی گلشایان، گذشته ها و اندیشه های زندگی یا خاطرات من، تهران، انیشتین، ۱۳۷۷، ص ۲۵۵
۳. سردار اسعد بختیاری، جعفر قلی خان (امیربهداد)، خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲، صص ۲۰۶-۲۰۷
۴. گلشایان، پیشین، ص ۲۵۵
۵. علیرضا ملایی توانی، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاخان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱
۶. جواد شیخ الاسلام، صعود و سقوط تیمورتاش، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۹، ص ۲۷۸
۷. سلیمان بهبودی، بیست سال با رضاخان میرپنج، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۲۸۷
۸. ملایی توانی، پیشین، ص ۲۳۷

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۳۶۲۶۳/نفسه‌ها-آخر-نفسه‌ها-۳۶۲۶۳>